

معرفی کتاب آگاهی و خود آگاهی در پدیدارشناسی روح هگل

■ کتاب پدیدارشناسی روح هگل بی‌تردید یکی از مقاطع تعیین‌کننده تاریخ فلسفه است، این کتاب را از سویی می‌توان به واسطه جایگاه تاریخی‌اش در کنار نقد عقل محض کانت، به‌عنوان یکی از بارزترین نمونه‌های ایده‌الیسم مدرن معرفی کرد و از سوی دیگر، به دلیل ادعای اصلی مطرح‌شده در خود کتاب – یعنی پیوند فلسفه و تاریخ، پیوند معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی و پیوند فلسفه تاریخ با تاریخ فلسفه – می‌توان آن را یکی از جامع‌ترین تصاویر و تفسیرهای دانست که تاکنون از کل تاریخ تفکر بشری به دست داده‌شده است. علاوه بر این، با توجه به مباحثی که توسط شارحن و فیلسوفان در دو قرن گذشته حول این کتاب در گرفته‌شاید بتوان با اغماض ادعا کرد که بخش اعظم فلسفه پسا-ایده‌الیستی در واقع واکنشی است به پدیدارشناسی روح. نکات فوق، به همراه ارزش و جایگاه منحصر‌به‌فرد تحلیلی-تاریخی پدیدارشناسی در خود سنت هگلی (به‌ویژه هگلیمان جوان) و حضور این سنت در تجربه تاریخی جامعه ما هر گونه تالاشی برای مطالعه یا به دست دادن تفسیر و شرحی انتقادی از پدیدارشناسی را توجیه و چه بسا ایجاب می‌کند. خوشبختانه در ابتدای امسال ترجمه‌ای نسبتاً خوب و قابل استفاده توسط باقر پرهام از این کتاب به چاپ رسیده است که گاهی جدی در راستای پیشرفت و ارتقای مطالعات و پژوهش‌های مربوط به فلسفه هگل و به‌ویژه پدیدارشناسی روح در زبان فارسی محسوب می‌شود. علاوه بر این ترجمه، به‌تازگی شرحی از این کتاب به قلم محمدمهدی اردبیلی و به همت انتشارات روزنهان منتشرشده است که می‌توان آن را مکمل متن اصلی و چه بسا از حیث منطقی مطالعه، مقدم بر آن دانست. این شرح که عملاً کوشیده است تا به تمام لوازم و مقتضیات یک شرح آکادمیک پایبند باشد، از یک سو توانسته است فرایند تکوین آگاهی را از نخستین مرحله آن، یعنی یقین حسی، تا انتهای مرحله خود-آگاهی، یعنی آگاهی ناشد، پیگیری کرده و داستان سرگذشت روح را در طی این روند بازگو کند. اما از سوی دیگر، کوشیده است تا صرفاً به توصیف متغلاانه پدیدارشناسی قناعت نکند و با رویکردی انتقادی، هم خود کتاب پدیدارشناسی و هم



تفسیر موجود از آن را به چالش کشیده و آنها را روی ذهن مخاطبان بگشاید. تعدد و تنوع قابل توجه منابع مورد استفاده مولف و همچنین اتخاذ رویکردی تحلیلی-انتقادی به محتوای این منابع، خود گواهی بر این تلاش است. خلاصه اینکه به نظر می‌رسد شرح این نویسنده جوان بر پدیدارشناسی روح، و نه شرح و تفسیرهای پیشین مربوط به فلسفه هگل در زبان فارسی فراتر رفته و دست‌کم کوشیده است تا خود را از سطح یک مفسر وطنی دسته سوم و چهارم فلسفه هگل، به منتقدی صاحب ایده و نظر برساند. خود مولف در انتهای مقدمه کتاب می‌نویسد: «این شرح بنا به رسالتش، ملغمه‌ای از تفسیرهای مختلف است که همچون نوعی کولاز در کنار یکدیگر عرضه شده‌اند تعدد منابع موجود در متن، نه ناشی از صحنه گداشتن بر این قانون آکادمیک وطنی است که «منبع بیشتر، امتیاز بالاتر» و نه گرفتار شدن در دام زُست بی‌طرفی علمی یا ادعای در نظر گرفتن تمام تفسیر و دیدگاه‌ها در یک تحقیق است بلکه این تعدد دقیقاً بر این حقیقت تأکید می‌کند که در وضعیت فعلی «ما» فراروی از ترجمه و جنگ زدن به ایده توهم‌آلود «تولید علم» می‌تواند به خود-فریبی بینجامد و برای اندیشیدن فلسفی یا حتی بومی‌سازی علم فلسفی مدرن نیز ابتدا چاره‌ای جز تکیه بر ترجمه و تجارب زیست‌شده در همان سنت فرهنگی مغرب‌زمین وجود ندارد. درگاه‌های این حقیقت وقوف دارد که اگر احیاناً در میان این همه ترجمه و تفسیر مختلف ایده‌ای هم به ذهن «خود» وی رسیده و بیان شده است، این ایده در حقیقت ایده «دیگری» است. اما باوجود این کثرت، تحلیل پیش رو در حد توان کوشیده است تا از حد وصله‌پینه‌های معمول فراتر رفته و در فرایند تحقق موضوع، بر حد توان حاشش، مریوساتر میان مراحل مختلف آگاهی را چه به لحاظ فرم و چه به لحاظ محتوا حفظ کند بدیهی است که خود ابروه تفسیرشونده تنها یک سوی فرایند تفسیر را تشکیل می‌دهد، سوی دیگر آن سوزه تفسیر کننده است. به بیان دیگر، در طول این کتاب گه‌گاه شاهد موضوعاتی خواهیم بود که هگل حجم اندکی را در تبیین‌شان اختصاص داده است اما در فرایند تفسیر به یکی از مهم‌ترین موضوعات کتاب بدل شده‌اند و بالعکس. در نتیجه کتمان نمی‌کنم که اغراض شخصی و دغدغه‌های نظری نگارنده، به‌ویژه در حوزه فلسفه و روانکاو، در حجم (کمیت) و عمق (کیفیت) تفسیر مربوط به هر کدام از مباحث مطرح‌شده در این کتاب مؤثر بوده است. برای چارچار شدن به بهیماری رایج این روزها، یعنی فضیلت ساختن از بی‌طرفی و تأکید بر ایده «مفسر بی‌طرف» سعی شده است تا در طول کتاب، موضع خود نگارنده در قبال تفسیر مطرح‌شده، صریحاً یا تلویحاً روشن نشود و مخاطب در تکتزی از رویکردها و دیدگاه‌های بعضاً متضاد رها نشود. لازم به ذکر است که برخلاف تصور متداول، نه در زست امعلا دروغین) بی‌طرفی بلکه اتفاقاً در اتخاذ موضع مشخص و به چالش کشیدن مخاطب و تحریک وی به جدل ذهنی با نگارنده است که احترام واقعی به شعور مخاطب معنی پیدامی‌کند»



سوغتد علیخواه

کارمن در جایی در تعریف معلم خوب می‌گوید: «اندیشه‌ها را به نحوی ارایه کنید که حدود و شعور معرفت و فهم خود شما را مورد تأکید قرار دهند». همان کاری که خود او در این کتاب انجام داده است. کتاب کارمن در هفت فصل سلمان‌بندی‌شده و در پایان هر فصل علاوه بر یادداشت‌های مربوط به آن فصل، خلاصه‌ای از مطالب و منابعی برای مطالعه بیشتر در همان زمینه نیز ارایه شده که ناشی از نگاه آموزشی مولف است. کتاب پس از مقدمه، هفت فصل محوری شامل: زندگی و آثار، قصدیت و ادراک، بدن و جهان، خود و دیگران، تاریخ و سیاست، دین و سبک، میراث و مناصب، داشته و سالشمار زندگی مرلوپونتی پایان‌بخش اثر حاضر است. کارمن در همان مقدمه ضمن اذعان به نامکم بودن بیان تفکر این پدیدارشناس در یک کتاب، با یادآوری چهار گزاره بنیادین فلسفه مرلوپونتی از همان صفحات نخست، تکلیف خودش را با مخاطب روشن می‌کند تا حداقل باند اثر پیش‌رویش قطعاً آسان‌فهم و راحت‌الحلقوم نخواهد بود، بلکه باید با جدیت با آن رویه‌ور شد. این چهار گزاره عبارت‌اند از ۱- ادراک، کل رابطه بدنی موجود زنده با محیط خویش است نه حالتی در ذهن یا مغز. ۲- ادراک از آنجا که پدیداری تنه آحسی است؛ پس منتلهی بوده و به پرسپکتیو وابسته است. ۳- پیچیدگی بیان ادراک در این است که «ادراک خودش را از خودش پنهان می‌کند». ۴- ادراک بنیادگذار و شکل‌دهنده فرهنگ، زبان، هنر، ادبیات، تاریخ، علم و سیاست است.

مرلوپونتی کیست و ادراک چه هست؟

این گزاره‌ها مبین دغدغه بنیادین مرلوپونتی هستند: ادراک هست؟ سوالاتی که با پاسخ به آن یافت می‌شود، هزار پرسش دشوارتر از پیش، درست مثل رگبار، چهره تهدیدآمیزشان را به مخاطب نشان می‌دهند. قصد کارمن به اعتباری قابل‌تحمّل‌تر کردن ضربات پرسش‌هایی است که در بی‌فهم چیستی «ادراک» مطرح می‌شوند.

البته پاسخ جناب کارمن به پرسش ادراک چیست؟ در همان هفته‌های اول انتشار کتاب، صدای مرلوپونتی‌پژوهان را درآورد و او را مجبور کرد تا در اثر بعدی‌اش یعنی «مرلوپونتی و راز ادراک» شرحی بر این موضوع بنویسد.

ادراک چه نیست؟

قصد فول با سوالاتی که بذر آن در فصل یک کاشته می‌شود، آغاز شد: «قصدیت چیست؟» چنانکه می‌دانیم «قصدیت» یا «حیث‌التعلق» همان میراث گراپنه‌ای رناتسو برای هوسرل و پدیدارشناسی اوست تا به‌عنوان اساسی‌ترین مفهوم پدیدارشناسی مطرح شود. شاید بتوان آن را خیلی ساده (اما قطعاً نارسا) «روی‌آوردنگی به چیزی»، «آگاهی از چیزی» تعریف کرد. اما معنای آن نزد مرلوپونتی بسیار متفاوت‌تر است، برای او علاوه بر اینها قصدیت نه خاصیتی در ذهن ما بلکه جنبه‌ای از جنبه‌های هر-چیز-ان است. بودن مسند. کارمن برای تعریف دقیق این اصطلاح ابتدا تا به قرن سوم پیش از میلاد عقبگرد می‌کند و سپس به تقابل‌های مرلوپونتی با هوسرل پرداخته و ضمن آوردن نقل قولی از هایدگر که «در هوسرل ناندیشیدهای وجود دارد که حقیقتاً از آن خود اوست ولی بر وی چیز دیگری گشوده می‌شود» سعی دارد مسایلی را که مرلوپونتی به هوسرل نسبت داده توضیح دهد.

بعد جسمانی ادراک

«دیشه نوآورانه اصلی مرلوپونتی درباره ادراک این است که پدیدار ادراک نه صرفاً به حسب امکان بلکه به حسب ضرورت و ذات پدیداری جسمانی (یا بدنی) است» کارمن با این اظهارنظر در نخستین سطور فصل سوم قرار است بعد جسمانی ادراک را روشن کرده و با این پیش‌زمینه به رابطه بین جسم و میان ببردارد. با پرسش‌هایی همواره در کمون: آیا بدن ابراهی در میان دیگر ایزه‌های جهان است؟ آیا این سوال که من بدن خودم را ادراک می‌کنم اساساً سوالاتی درست است؟ آیا ادراک، جهان را به عنوان ایزه بیرونی درک می‌کند؟ نسبت بین بدن و جهان چگونه است؟ و گذشته از همه اینها، آیا مرلوپونتی در نوشته‌های متأخرش که بدن و جهان را «قاطع» و «همانگتگی» می‌دانست از کارهای اولیه‌اش گسسته بود؟ البته خود مرلوپونتی گاهی چنین ادعایی دارد، اما به زعم کارمن این گسستگی بنیادین نبود چرا که تصاویر «قاطع» و «همانگتگی» بسط و تفصیل اندیشه‌هایی بودند که دهها قبل مرلوپونتی در کارهای مقدم‌ترش آن را شرح داده بود. کتاب با نقدی بر ثنویت دکارتی درباره نسبت بدن و ذهن این سوال را مطرح می‌کند که: بدن چه نیست‌اگر چنانکه مرلوپونتی می‌گوید «برای این کار (دین بدن) لازم می‌آمد از بدن دومی استفاده کنم که خودش مشاهده‌پذیر نمی‌بود» امکان ندارد، پس چگونه می‌شود به ادراک از بدن رسید؟ اینها سوالاتی است که کارمن را به شاکله بدنی می‌رساند. حال شاکله بدنی چیست؟ اینجا تیلور کارمن موضوع بحث‌انگیز و در عین حال مهم دیگری را گوشزد می‌کند و آن اشتباه کالین اسمیت در ترجمه پدیدارشناسی ادراک است که اصطلاح sheme corporel را تقریباً در همه‌جا به «تصور بدن» (body image) برگردانده است. کارمن تمایز این دو را از نظر مرلوپونتی بسیار مهم می‌داند و معتقد است این دو اصطلاح «هم‌باز بدن دو اصل ... آ که می‌توان آن را دست‌کم تا حد عقل محض» بی‌گرفت. کارمن در نظر دارد با سنجش اندیشه‌های متأخر او با آنچه قبلاً گفته بود به میزان چرخش از آثار آن نخستینش دست یابد. او هم به طرح جدیدی که مرلوپونتی در انداخته بود و موفق به تکمیل آن نشد اذعان دارد اما می‌خواهد به تشخیص اندیشه‌هایی متأخر او که در کارهای آغازینش داشت و اندیشه‌هایی که قویا کارهای ابتدایی را رد می‌کرد، بپردازد. کارمن تقریباً مهم‌ترین چرخش او را، در دست‌نشتن از اولویت ادراک و تمایز آگاهی – عین (که به گفته خود مرلوپونتی آغاز پدیدارشناسی ادراک بود) می‌بیند و همچنین رسیدن به این نتیجه از نظر کارمن شگفت‌انگیز که «ادراک» ناخودآگاه است.»

کتاب

پدیدارشناسی مرلوپونتی

مرلوپونتی چگونه هوسرل را از دست خودش نجات می‌دهد



نام مرلوپونتی آنچنان با پدیدارشناسی گره خورده است که صحبت از پدیدارشناسی بدون او اگر نگویم نامکم، چیزی کم خواهد داشت. عمق و وسعت اندیشه این فیلسوف در پدیدارشناسی بقدری است که جایگاه او را تا سطح کسانی چون هوسرل و هایدگر بالا می‌کشد. مرلوپونتی از همان دوران نخست آشنایی‌اش با فلسفه هوسرل (در کلاس‌های درس رُژر گوروپچ) تا هنگامی که سرانجام موفق به مطالعه آشیو او در لوین شد هیچ‌گاه اعتقادش را به پدیدارشناسی به‌مثابه تفکری اساساً فلسفی از دست نداد. کتاب پدیدارشناسی ادراک او امروزه در زمره متون بنیادی تفکر پدیدارشناختی اهمیتی کمتر از آثار هوسرل و هایدگر ندارد و بی‌شک جزو مهم‌ترین آثار فلسفی قرن بیستم به شمار می‌آید. برای توجیه اهمیت او در سنت پدیدارشناسی شاید هیچ بیانی رساتر از تعبیر ریگور نباشد که او را مهم‌ترین پدیدارشناس فرانسوی معرفی می‌کند؛ فرانسه‌ای که پدیدارشناسی یکی از اساسی‌ترین سرچشمه‌های فکری متفکران آن در قرن بیستم بوده است. توجه فوق‌العاده او به «ادراک» منجر به نوآوری‌هایی شده که دامنه اهمیت او را از مرزهای اروپایی فلسفه فراتر می‌برد و نوشته‌هایش به کانونی برای فیلسوفان آمریکایی، در مباحث مربوط به فلسفه ذهن بدل شده است. این علاوه بر فیلسوفانی است که به‌طور تخصصی تفکر پدیدارشناسی را در سنت فلسفه آنگلو-آمریکایی دنبال می‌کنند. تیلور کارمن استاد دانشگاه کلمبیا از جمله این فیلسوفان آمریکایی است که توجه خاصی به پدیدارشناسی

فهم و اثبات حضور دیگری

مساله اثبات وجود دیگری نیز از آن دست مسایلی است که خصوصاً از دکارت به بعد به‌طور ویژه‌ای فیلسوفان را به‌خود مشغول داشت و تا پدیدارشناسی و حتی تا پدیدارشناسی مرلوپونتی هم هیچ پاسخ قانع‌کننده‌ای برای این مساله پیدا نشده بود. پدیدارشناسی استعلائی هوسرل بازهم نمی‌توانست به نحوی اقتاع‌کننده پاسخی بر این پرسش یابد که دیگری چگونه به ادراک من می‌آید؟ مرلوپونتی با تالاشی که جهت رهاپندن پدیدارشناسی از ایده‌الیسم مطلق که در آن گرفتار آمده بود، باید پاسخی برای این پرسش بنیادین می‌یافت که آیا غیر از ذهن خودم ادهان دیگری نیز وجود دارند؟ یا من یگانه کسی هستم که وجود دارد؟ آیا اصلاً این یک مساله است؟ ذهن چیست؟ اینها سوالاتی هستند که آغازگانه این فصل از کتاب کارمن هستند.

مرلوپونتی اساساً ذهن جدا از بدن را بوج می‌دانست و از «هرم تافتگی» و در «جهان بودگی» (نه برای حل این مسایل بلکه برای انحلال آنها و مسایلی از آن دست که آیا جهان وجود دارد؟ آیا دیگری وجود دارد؟ استفاده می‌کرد. این مساله‌انگیز بودن دیگری منجر به نوعی «خود

تنهائگاری» می‌شود؛ خود تنهائگاری زیست‌های که به قول مرلوپونتی تاگزیر است اما معرفت‌شناسانه نیست بلکه آن گونه که کارمن از گفته‌های مرلوپونتی نتیجه‌می‌گیرد «آخودتنهائگاری» نوعی ضایعه زندگی اجتماعی است.»

نقادی لبرالیسم یا کمونیسم

این فصل را شاید بتوان به‌دلیل سبک برخورد کارمن یا موضوع خاص آن، تا حدی مستقل از کل فصل دیگر مطالعه کرد، این فصل را می‌شود به دو قسمت تقسیم کرد قسمت اول که شالوده‌اش را کتاب «وامنیسم» و ترو» تشکیل می‌دهد و بخش دوم که براساس کتاب «ماجاری دیاکتیک» این فصل با شرح مختصری از اختلافات مرلوپونتی و سارتر آغاز می‌شود. در این فصل با توصیف نسبتاً مفصّلی از نقد مرلوپونتی بر رمان ظلمت در نیمروز از رُتور کوستلر، در باب محاکمه و انعام‌بویارین توسط استالین مواجه می‌شویم؛ روباشش شخصیت اصلی رمان تصویر نیکوای بویارین را دارد که با مسخ شدن در دستگاه کمونیستی با میل و رغبت پرونده‌سازی‌های رژیم را می‌پذیرد و تدریس کنم.

■ **جاشوا می‌روینز** (soshua meyrowitz) در بی‌معنای مکان (no sense of place) این است که **هنگامی که واسطه‌ها (media) تغییر می‌کنندوضعیت‌ها و نقش‌ها تغییر می‌کند**. در تجربه شما نقش استاد دانشگاه نسبت به زمانی که دانشجو لیسانس بودید، چگونه متحول شده؟

من مطمئن نیستم تغییر زیادی کرده باشد. شناخت

با اعترافشان، ماشین‌وار، خود را قربانی آرمان‌های حزب می‌کند. هر چند از نظر مرلوپونتی، بویارین گناهکار است که صادقانه به تأثیر ضدانقلابی‌اش اعتراف می‌کند و مرگ را می‌پذیرد اما کارمن

نظری واقع‌گرایانه‌تر و ورای این دو دارد از نظر او نه روباشش

کوستلر، بویارین است و نه مرلوپونتی، دراین‌باره حقیقت را

دریافته است.

مرلوپونتی در نشانه‌ها می‌گوید: چگونه انقلاب! اکتبر ۱۹۱۷ توانسته به جامعه‌ای منجر شود که به طرز ظالمانه‌ای مبتنی بر سلسله مراتب است و مختصاًش به تدریج پیش چشم ما روشن می‌شود؟ لنین، تروتسکی و به طریق اولی مارکس یک کلمه نگفته‌اند که عقلاانه نباشد که امروز هم درمدان همه سرزمین‌ها را خطاب کنند که در فهم آنچه در سرزمین خودمان می‌گذرد دستگیر ما نشود. بعد از آن همه سلامت عقل شعور و فداکاری- ۱۰ میلیون تبعیدی شوروی، محاققت سانسور و دهشت توحیهات- این نگاه مربوط به زمانی بود که او هنوز از مارکسیسم دل نبریده بود و به عقیده کارمن «روی رشته باریکی از نقد بی‌تعارف ولی دوستانه شوروی حرکت می‌کرد» و در «ماجاری

دیاکتیک» می‌گوید: «کمونیست‌ها مر تکب نوعی «غل‌بازی» می‌شوند از این راه که شکست دیاکتیک را مسلم می‌گیرند و در عین حال نفع‌طلبانه آن را تا آینده‌ای نلعموم به تعویق می‌اندازند و به صورت نوعی «بدنلوزی» درمی‌آورند و این گونه موریس مرلوپونتی که هیچ‌گاه عضو حزب کمونیست فرانسه نبود تمایه‌های امید خود به مارکسیسم که روزی آن را «عین فلسفه تاریخ خوانده بود و افکار آن را کندن گور تحمیل تاریخی می‌دانست از دست داد». این فصل شاید به خاطر خواش‌های بدیع کارمن و نقل قول‌های انتقادی مرلوپونتی چه بر لبرالیسم و سرمایه‌داری و چه بر مارکسیسم و «کمونیسم دولتی شوروی» مجادله‌برانگیزترین فصل کتاب‌باشد.

فصل ششم، دین و سبک

کارمن، در این فصل که قرار است رویکرد مرلوپونتی به هنرها را توصیف کند، عالمانه‌اظهار نظر‌های مرلوپونتی درخصوص سایر هنرها (جز در مورد نقاشی) را تقریباً به صفر می‌رساند و به‌جز چندجا آن هم در صورتی که در تقابل با نقاشی بیان می‌شوند

دو پرسش از تیلور کارمن

معلمی فلسفه؛ فلسفه معلمی

تغییر پیدا کرده و تکنولوژی‌های اطلاعاتی عوض شده اما صادقانه اینها تأثیر چندان زیادی روی کار من نداشته‌اند.

■ **امروزه یک معلم خوب چه معلمی است؟ برای فارغ‌التحصیلی که سوای استاد دانشگاه شدن دارند چه توصیه‌ای دارید؟**

بهترین معلمها همواره همراه با دانشجویان‌شان آموخته‌اند، به جای اینکه آن چیزهایی را که فکر می‌کنند از قبیل می‌دانند و می‌فهمند به‌خودر آنها بدهند. توصیه من می‌تواند این باشد که خیلی نگران تکنیک‌های تربیتی و معلم‌بانه‌باشید، اما به‌جای اینکه سعی کنید اندیشه‌ها را به نحوی ارایه کنید که حدود و شعور معرفت و فهم خود شما را مورد تأکید قرار دهند، به این ترتیب دانشجویان می‌توانند ببینند که شما، آنها را به چالش فرامی‌خوانید. در نتیجه آنها قانرند با شما همسان‌سازی کنند و شما خواهید دید که آنها خیلی بیشتر درگیر ایثا! شده‌اند.

«تراژدی»، «زندگینامه» و «اکسپرسیونیسم»

درک بنیادین از فرهنگ

کیان رضوی



■ اکسپرسیونیسم، سوررئالیسم، پوچی، استعاره، استطوره، تراژدی و ... اینها و بسیاری مکاتب و اصطلاحات نظری و صنایع ادبی، هنری و فلسفی دیگر، آجرهایی از دیوار فرهنگ و اندیشه هر سرزمین هستند. غیر از این، پرسش از مفهوم و ماهیت این اصطلاحات ممکن است پرسش نهایی در ذهن هر فرهنگ‌پژوه و هنرمند و دانشجوی فلسفه و ادبیات و ... باشد. شناخت ملموس و عینی این مکاتب، با به عبارت دیگر، تجربه کردن فعالیت در هر یک از آنها، کاری ناممکن به نظر می‌آید، زیرا این اصطلاحات حاصل فلسفه، تاریخ، فرهنگ، هنر و ادب جهان‌اند و طی کردن این ره صدساله در یک شب، منطقی

نمی‌نماید؛ پس راهی نیست جز مطالعه این مکاتب و سبک‌ها و شناخت ذهنی آنها.

یکی از جالب‌ترین تلاش‌هایی که در زمینه شناساندن این مفاهیم در دسترس علاقمندان و پژوهشندگان قرار گرفته، مجموعه The critical Idiom است که در سطح جهانی شهرت و اعتبار زیادی دارد. این مجموعه دربردارنده ۳۰ کتاب مستقل است که هر کدام به تحلیل و معرفی یکی از نهضت‌ها و جنبش‌های نظری – فلسفی و مکتب‌های فلسفی، ادبی یا هنری پرداخته است. برخی از این پژوهش‌ها نیز به ویژگی‌های سبکی و صنایع ادبی و مانند اینها می‌پردازد و هر کدام از آثار منتشرشده در این مجموعه، به قلم نویسنده و پژوهنده‌ای مسلط به موضوع نوشته شده است.

از این مجموعه، تاکنون چند کتاب و رساله به زبان فارسی ترجمه و توسط نشر مرکز چاپ شده است. تصدای از کتب این مجموعه که در سال جاری به



چاپ رسیده، یکی کتاب «تراژدی» – به قلم کیلفورد لیچ و ترجمه مسعود جعفری

در ۱۵۰ صفحه، دیگری «اکسپرسیونیسم» به قلم آراس فرنس و ترجمه فرهاد طاهری در ۱۲۰ صفحه و سرانجام «زندگینامه» به قلم آلن شلستون و ترجمه حسن افشار در ۹۸ صفحه است.

این مجموعه، اطلاعات کلی و ضروری را در

چارچوبی کاربردی عرضه کرده است. در واقع، نویسندگان هر کتاب توضیح کافی درباره تاریخچه، مبانی نظری، عوامل پیدایی، تعریف و معنا، ویژگی‌ها، نمایندگان برجسته و تأثیرگذاری‌ها و تأثیرپذیری‌های مکتب یا سبک یا موضوع مورد بررسی در هر کتاب را در حجم کم و قالبی گیرا ارایه می‌دهند. با این همه، الگوی مشخص و یکپناختی به کتاب‌های مجموعه تحمیل نشده و تنوع کتاب‌های مجموعه در عین انسجام آن، پابرجاست.

بنابراین هر کتاب شامل فصل‌های گوناگونی است

که نقشه‌ای از جزئیات درون کتابی که خواننده در

دست دارد، به او می‌دهد. در ضمن هر کدام از این

کتاب‌ها، با داشتن دو واژه‌نامه فارسی – انگلیسی و

انگلیسی – فارسی و یک بخش کتابشناسی در انتهای

اثر، از مهم‌ترین منابع در حوزه خود به شمار می‌روند؛

آثاری با حجم کم و ماهیتی دایره‌المعارفی، اما با تفصیل

و توضیح ضروری و گزینش مسایل مهم که معرفتی

مفید به مخاطبان عرضه کرده است.

ترجمه این مجموعه بسیار روان و بی‌تکلف است

و از آنجا که کتاب‌های این مجموعه به وسیله افراد

متخصص نوشته شده و

درببردارنده مطالب پایه

در موضوع خاصی خود

است، می‌تواند در قفسه

هر پژوهنده یا دانشجو یا

علاقه‌مندی جای گیرد و

امکان اولیه یا سرچشمه‌ای

باشد برای مطالعه و شناخت مکاتب و نهضت‌ها و

جنبش‌های گوناگون ادبی و هنری و فرهنگی.

اکتون که این توضیحات داده شده، بد نیست مبرات

برجسته‌ای از آثار این راهم به نظر خوانندگان برسانم تا

آشنایی روشن‌تر و بی‌واسطه‌تر حاصل شود:

«واژه تراژدی در زبان یونان باستانی به معنای

سرود یا آواز بز است. ظاهراً این نوع ادبی شکل

کمال‌یافته سرودخوانی‌ها و نغمه‌سراییهایی است که

در مراسم قربانی کردن بزی برای خدای باروری و

کشت و زرع با آداب خاصی اجرا می‌شده است...»

(از کتاب تراژدی)

«زندگینامه دو گونه کشش برای خواننده دارد؛

هم کنجکاو ی او را در مورد شخصیت انسان ارضا

می‌کند و هم علاقه وی را به دانستن حقایق؛ اینکه

«واقعاً چه شده». البته این دو جنبه تقریباً از یکدیگر

جدایی‌ناپذیرند، اما طیف اخلاقی گسترده و پیچیدم‌ای

را دربر می‌گیرند.» (از کتاب زندگینامه)

«اکسپرسیونیسم گرایش انکارپذیر به فاصله

گرفتن از امور طبیعی، توجیه‌پذیر و بهنجار و رفتن

به سوی امور بدوی، انتزاعی، شهوانی و تند و تیز

هست؛ در تئاتر و شعر غنایی بود که این گرایش‌ها

به برجسته‌ترین وجه دیده شده، نه در رمان که به

سرمشق‌های سده نوزدهمی خود نزدیک‌تر ماند...» (از

کتاب اکسپرسیونیسم).

کتاب اکسپرسیونیسم، سوررئالیسم، پوچی، استعاره،

استطوره، تراژدی و ... اینها و بسیاری مکاتب و

اصطلاحات نظری و صنایع ادبی، هنری و فلسفی دیگر،

آجرهایی از دیوار فرهنگ و اندیشه هر سرزمین هستند.

غیر از این، پرسش از مفهوم و ماهیت این اصطلاحات

ممکن است پرسش نهایی در ذهن هر فرهنگ‌پژوه و

هنرمند و دانشجوی فلسفه و ادبیات و ... باشد. شناخت

ملموس و عینی این مکاتب، با به عبارت دیگر، تجربه

کردن فعالیت در هر یک از آنها، کاری ناممکن به نظر

می‌آید، زیرا این اصطلاحات حاصل فلسفه، تاریخ،

فرهنگ، هنر و ادب جهان‌اند و طی کردن این ره صدساله

در یک شب، منطقی

نمی‌نماید؛ پس راهی نیست جز مطالعه این مکاتب و

سبک‌ها و شناخت ذهنی آنها.

یکی از جالب‌ترین تلاش‌هایی که در زمینه

شناساندن این مفاهیم در دسترس علاقمندان و

پژوهشندگان قرار گرفته، مجموعه The critical

Idiom است که در سطح جهانی شهرت و اعتبار

زیادی دارد. این مجموعه دربردارنده ۳۰ کتاب مستقل

است که هر کدام به تحلیل و معرفی یکی از نهضت‌ها

و جنبش‌های نظری – فلسفی و مکتب‌های فلسفی،

ادبی یا هنری پرداخته است. برخی از این پژوهش‌ها

نیز به ویژگی‌های سبکی و صنایع ادبی و مانند اینها

می‌پردازد و هر کدام از آثار منتشرشده در این

مجموعه، به قلم نویسنده و پژوهنده‌ای مسلط به

موضوع نوشته شده است.

از این مجموعه، تاکنون چند کتاب و رساله به زبان

فارسی ترجمه و توسط نشر مرکز چاپ شده است.

تصدای از کتب این مجموعه که در سال جاری به

چاپ رسیده، یکی کتاب «تراژدی» – به قلم کیلفورد

لیچ و ترجمه مسعود جعفری

در ۱۵۰ صفحه، دیگری «اکسپرسیونیسم» به قلم

آراس فرنس و ترجمه فرهاد طاهری در ۱۲۰ صفحه و

سرانجام «زندگینامه» به قلم آلن شلستون و ترجمه

حسن افشار در ۹۸ صفحه است.

این مجموعه، اطلاعات کلی و ضروری را در

چارچوبی کاربردی عرضه کرده است. در واقع،